

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مایکل پرنتی
برگردان از: آمادور نویدی
۳۱ اگست ۲۰۱۶

علیه امپریالیسم- فصل دوم – سلطه امپریالیستی به روز شده (اپدیت)



مایکل پرنتی

در این فصل ما به روش عمده و اثرات سلطه امروزی امپریالیسم، از جمله بازار و کنترل مالی، کمکهای خارجی، سرکوب سیاسی، و خشونت نظامی – که همه میراث رو به رشد فقر و بد توسعه گی است، نگاه خواهیم کرد.

نابرابری بازار

اقتصاد کشورهای جهان سوم معمولاً به صادرات چند مواد خام یا کار- کالاهای فشرده متمرکز شده است. از آنجائی که چنین بازار خریداری است، کشور فقیر خودش را در شرایط حاد رقابت با کشورهای فقیر دیگر برای بازارهای کشورهای صنعتی مرفه تر می بینند. دومی (کشورهای صنعتی مرفه تر) قادرند شرایط تجارت را که خیلی زیاد به سود منافع خودشان است دیکته نمایند، یک کشور فقیر را علیه دیگری به بازی بگیرند.

تلاش کشورهای جهان سوم برای غلبه بر آسیب پذیری هایشان با تشکیل کارتل تجارت معمولاً ناموفق بوده است. برای این که آنها، با توجه به اختلافات سیاسی شان، وابستگی اقتصادی به طور کل، و عدم بازارهای جایگزین، به ندرت قادرند یک جبهه قوی را حفظ کنند. تجارت بین خود کشورهای جهان سوم به طور فزاینده ای عقب افتاده است. در آفریقا، حدود فقط ۶ درصد از تمام معاملات تجارت بین المللی در داخل کشورهای آفریقائی، و بقیه با شرکتهای اروپائی، جاپان و شمال امریکا انجام می گیرد.

کشورهای جهان سوم برای صادراتشان پول کمتری می گیرند و مرتباً برای کالاهای وارداتی که از جهان صنعتی وارد می کنند بیش از حد پول پرداخت می کنند. بنابراین، قهوه، پنبه، گوشت، قلع، مس، و نفت شان با قیمتهای پائین به شرکت های بزرگ خارجی به فروش می رسد تا بتوانند – کالاهای تولیدی، ماشین آلات، قطعات یدکی را با قیمتهای بالا و درناکی به دست بیاورند. برطبق گفته رئیس جمهور سابق ونزوئلا، کارلوس اندرس پرز (Carlos Andrés Perez): «این جریان خروج ثابت و رو به افزایش سرمایه موجب فقر کشور هایمان شده است».

مواد اولیه ای که در امریکا وجود ندارد یا کم هستند، معمولاً اجازه دارند بدون پرداخت مالیات به کشور وارد شوند، درحالی که کالاهائی که پروسه شده اند در معرض تعرفه اند. بنابراین دانه های قهوه و چوب خام بدون پرداخت هزینه قبولند، در حالی که قهوه و چوب الوار پروسه شده با پرداخت هزینه واردات روبه رو است. انتقال فن آوری و اعتبار به شرکت های سرمایه گذار- بومی نیز از قدرت های صنعتی نیز ممنوع است و کشورهای جهان سوم که جسارت توسعه یک محصول صنعتی را بکنند، با تحریم های تجاری تهدید می شوند. شرکت های چند ملیتی کسب و کار محلی را از طریق تأمین مالی برتر، بازاریابی قوی، ثبت اختراع انحصاری، منابع مدیریتی بزرگتر پرمجموعیت می کنند. هرچه که منطقه سرمایه گذاری سودآورتر باشد، احتمال بیشتر دارد تا سرمایه گذار محلی- بومی توسط سرمایه گذاران خارجی زیر فشار قرار گیرد.

تسلط بدهی

در بسیاری از کشورهای فقیر بیش از نصف دارائی های شرکت های تولیدی در مالکیت یا تحت کنترل شرکت های خارجی است. حتی زمانی که شرکت های چند ملیتی فقط یک سود حداقل دارند، آنها اغلب از حق وتو برخوردار اند. حتی زمانی که کشور میزبان صاحب تمامیت شرکت است، شرکت های چند ملیتی از طریق منافع فن آوری نزدیک به انحصار خودشان و بین المللی سود می برند. نمونه اش نفت است، یک صنعتی که کمپانی های بزرگ فقط ۳۸ درصد از محصولات نفت خام دنیا را صاحبند ولی تقریباً تمام ظرفیت پالایش و توزیع را کنترل می کنند.

با توجه به روابط تجاری و سرمایه گذاری زبان آور، کشورهای جهان سوم صلاح دیده اند از بانک های خارجی و صندوق بین المللی پول (IMF)، که توسط امریکا و دیگر اعضای کشورهای غربی کنترل می شود، قرض های هنگفت بگیرند. در سال های ۱۹۹۰، بدهی جهان سوم تقریباً ۲ تریلیون دالر و قابل پرداخت نبود. هرچه بدهی کشوری بیشتر بود، فشار بیشتری برای قرض کردن بازهم بیشتر برای مقابله با کسری بودجه – اغلب با نرخ بهره بالاتر و شرایط پرداخت سنگین تر هنوز وجود داشت.

بخش بزرگی از درآمد کشورهای بدهکار به طور فزاینده ای برای خدمات پرداخت قرض صرف می شود، و مقدار کمی برای مصرف داخلی باقی می ماند. بدهی برخی از کشورها به طور بسیار عظیمی رشد کرده است که سود سریعتر از تاریخ پرداخت ها انباشته می شود. بدهی، یک سیستم خود تغذیه از خودش را توسعه می دهد و ثروت کشورهای بدهکار را بیشتر و بیشتر مصرف می کند.

تا اواخر سال های ۱۹۸۰، در کشوری مثل پارگوئه، ۸۰ درصد از درآمد صادرات برای پرداخت سود به بدهی های خارجی صرف شد. اکثر کشورهای بدهکار از یک سوم تا دو سوم درآمدهای صادراتشان را صرف پرداخت بدهی هایشان می کنند. در اوایل سال ۱۹۸۳، سود بانک های خارجی از بدهی جهان سوم سه برابر بیشتر از منافعشان از سرمایه گذاری مستقیم در جهان سوم بود.

برای تشدید بیشتر مشکل، ارزش واقعی ارز ملی کشورهای فقیر کاهش داده می شود. همانطوری که اقتصاددان آرجون ماخیاچانی (Arjun Makhijani) اشاره کرده است، در حال حاضر تبادل ارز بین کشورهای ثروتمند و فقیر نه بر مبنای مقایسه بهره وری نیروی کار و قدرت خرید داخلی، بلکه به طور مصنوعی توسط مراکز مالی غربی ارزشگذاری شده است تا درآمد ساکنان جهان سوم کمتر از ارزش واقعی باشد.

باید آرزو کرد که کشورهای فقیر خودشان را از این اعمال شاقه مالی آزاد و بدهی هایشان را به طور یکجانبه لغو نمایند. فیل کاسترو از آنها خواست تا آنجائی که می توانند اینکار را انجام دهند. اما کشورهایی که در پرداخت بدهی هایشان قصور نمایند، در معرض خطر قرار دارند، که قادر به داشتن شرایط واجد برای دریافت اعتبار کوتاه مدت جهت تأمین مالی واردات نباشند. آنها در معرض خطراند که حساب خارج از کشورشان بسته شود، دارائی های خارج از کشورشان مصادره شود، و بازار های صادراتی شان مسدود گردد. برای جلوگیری از مقصر شناخته شدن، کشورهای فقیر به قرض گرفتن ادامه می دهند. اما برای واجد شرایط بودن برای وام بیشتر، یک کشور باید با شرایط تغییر ساختار صندوق بین المللی پول موافقت کند. باید از مصرف داخلی بکاهد در حالی که تولید بیشتری برای صادرات به منظور پرداخت بیشتر بدهی داشته باشد. کشور بدهکار باید جمعیت خودش را با قطع یارانه غذا، مسکن، و خدمات دیگر که در حال حاضر به اندازه کافی بودجه ندارد، جریمه کند. باید ارزش پولش را کاهش دهد، دستمزدها را ثابت نگه دارد و قیمتها را بالا ببرد تا مردمش حتی سختتر کار کنند و کمتر مصرف نمایند و باید امتیازات مالیاتی سخاوتمندانه ای به شرکتهای خارجی تقدیم کند و یارانه شرکتهای بومی و دولتی را حذف نماید. پرداخت بدهی امروز نشاندنده انتقال خالص قابل توجهی از ثروت کار مردم فقیر کشورهای جهان سوم به خزانه سرمایه مالی بین المللی است.

کمکهای خارجی به عنوان یک سلاح

بیشترین کمک های امریکا کشور دریافت کننده را متعهد می کند که کالاهای امریکائی را با نرخ های امریکائی بخرد، که با کشتی های امریکائی حمل و نقل شود. دولت امریکا در راستای تعهدش به سرمایه داری، تنها به بخش خصوصی کمک می کند و به شرکتهای دولتی کشورهای جهان سوم کمک اعطاء نمی نماید. بیشترین کمکهای خارجی هرگز به بخشهای نیازمند کشورهای دریافت کننده نمی رسد. مقدار زیادی از آن برای یارانه سرمایه گذاری شرکتهای بزرگ امریکائی و مقدار قابل ملاحظه ای به خزانه حاکمان کمپرادور فاسد راه می یابد. مقداری از آن صرف یارانه شرکتهای صادرکننده محصول نقدی (cash-crop exports) می شود که محصولات کشاورزی را به حساب کشاورزان کوچک که مواد غذایی برای بازارهای محلی- بومی می کارند.

در نتیجه، کمکهای خارجی، اکثر سرمایه گذاریهای خارجی، به تمرکز بیشتر ثروت در دست عده معدود و بیشترین فقر برای اکثر جامعه شبیه است. در یک جامعه طبقاتی مبلغ پول زیادی به صورت بیطرفانه (از نظر طبقاتی) نمی تواند توزیع شود. یا به طرف ثروتمندان یا فقراء، در بیشترین موارد، به سوی ثروتمندان سرازیر می شود. کمک مالی همچنین وسیله ای قدرتمند برای کنترل سیاسی است.

این کمک زمانی که کشورهای فقیر برای تأثیر گذاری بر اصلاحات واقعی که ممکن است به تقسیم ثروت و قدرت منجر گردد، قطع می شود. همانگونه که در سال ۱۹۷۰ زمانی که دولت منتخب دمکراتیک آئنده در چیلی اصلاحاتی را به نفع طبقه گارگر آغاز کرد و امتیازات سرمایه گذاران ثروتمند را محدود ساخت، همه کمکهای امریکا، به جز کمک به ارتش چیلی که افزایش یافته بود، قطع شد. در برخی موارد، عمدتاً از کمکها برای تضعیف محصولات داخلی استفاده

می شود. به عنوان مثال، زمانی را که واشنگتن برای تضعیف مزارع تعاونی و تضعیف اصلاحات ارضی، ذرت خوشه ای و مرغ یخ زده را به بازار نیکاراگوئه ریخت، یا وقتی که برای تضعیف محصولات بومی و فلج کردن اقتصادهای مستقل روستا به سومالی ذرت ارسال کرد، می توان یادآوری کرد. باید به خاطر سپرد که شرکتهای بزرگ صادرات محصولات کشاورزی خودشان به شدت از سوی دولت امریکا یارانه می گیرند.

کنسرسیوم بین المللی بانکداران و اقتصاددانان، کلید اصلی تبعیض طبقاتی بانک جهانی هستند که میلیاردها دالر - بسیاری از آن از طرف مالیات دهندگان امریکائی- برای پروژه های مالی که به تقویت رژیمهای راستگرای سرکوبگر و یارانه سرمایه گذاران شرکتهای بزرگ به حساب فقراء و محیط زیست صرف می شود. برای مثال، در سالهای ۱۹۸۰، بانک جهانی یک بزرگراه در شمال غربی برزیل در مناطق جنگلی احداث کرد، سپس میلیونها هکتار را با خاک یکسان کرد تا دامداران ثروتمند برزیل بتوانند از چراگاه های ارزان سود ببرند. برزیل همچنین برخی از فقرای شهری را به پائین بزرگراه برای اقامت فرستاد و سرانجام از سکنه خالی کرد. در طول ده سال، منطقه عریان و پر از بیماری و فقر بود. همانطور که جیم هاینتاور (Jim Hightower) شرح داد: «همه سارقان بانک های جهان مجموعاً یک دهم یک درصد از آسیبی را که بانک جهانی در عرض فقط پنجاه سال وارد آورده است، وارد نکرده اند».

با خشونت منطقی

همراه با فقر و بد توسعه گی، سرکوب سیاسی و تروریسم دولتی غیرقابل تصور، پیامد سلطه اقتصادی امپریالیستی است. در تاریخ امپریالیسم تعداد کمی، یعنی فقط چندتاستعمره صلح دوست وجود دارد. مهاجمان تنها با ایجاد قریب به اتفاق و اغلب برتری بیرحمانه نظامی قادر بودند زمینهای مردم دیگر را تصرف نموده، خراج بگیرند، فرهنگشان را تضعیف، شهرهایشان را نابود، صنایع دستی و صنعتی شان را حذف، و قرارداد و یا کار بردگی تأسیس کنند.

چنین روشهایی به وسیله اسپانیایی ها در امریکای جنوبی و مرکزی؛ پرتگالی ها در آنگولا، موزامبیک، و برزیل؛ بلجیمی ها در کنگو؛ المانی ها در جنوب غربی افریقا؛ ایتالیایی ها در لیبیا و اتیوپی، و سومالی؛ هالندی ها در اندونزی کنونی (East Indies)؛ فرانسوی ها در شما افریقا، ماداگاسکار، و هندوچین؛ بریتانیا در ایرلند، چین، هند، افریقا، و خاورمیانه؛ جاپانی ها در کوریا، منچوری، و چین؛ امریکائی ها در شمال امریکا (علیه بومیان امریکائی)، فیلیپین، امریکای مرکزی، کارائیب، و هندوچین به کار بسته شده است. و خود این لیست، یک لیست کامل است.

تکه تکه کردن جهان اغلب توسط مدافعان امپریالیسم به عنوان یک پدیده طبیعی، شامل یک «مخصص بین المللی تولیدات» تعریف شده است. در واقع، آنچه که درباره امپریالیسم مشخص است کیفیت بسیار غیرطبیعی آن است و تکیه اش بر تهدیدات مکرر و اجبار و سرکوب نظامی است. همانطوری که در مورد امپراتوری بریتانیا گفته شد، امپراتوری به طور طبیعی و بیگانه «سر به زیر» پدیدار نمی شود. آنها مجموعاً با فریب عمدی، حرص و آز، و بیرحمی جوش خورده اند. آنها بر قدرت شمشیر، شلاق، و اسلحه ساخته شده اند. تاریخ امپریالیسم درباره بردگی و کشتار میلیونها نفر از مردم بیگانه، تاریخی وحشتناک و ناراحت کننده ای است که برای تدریس در بسیاری از مدارس ما مناسب نیست (تاریخی که عدم تدریس آن در بسیاری از مدارس ما به همان حد وحشتناک است).

یکی از ابزارهای معمولی سلطه امپریالیستی، ترور است. تمام دولتهای دست نشانده با پیشرفته ترین ابزارهای تعقیب، بازجوئی، شکنجه، ارباب و ترور با کمکهای مالی و فنی از آژانس اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) و دیگر واحدهای نظامی و پولیس امنیتی تجهیز و تربیت می شوند.

مدرسه نظامی امریکا (The U.S. Army School of the Americas- SOA) منطقه فورت بینینگ واقع در ایالت جورجیا (Fort Benning, Georgia)، در سراسر امریکای لاتین به مثابه «دانشکده ترور» شناخته شده است، که افسران نظامی کشورهای دست نشانده را با آخرین روشهای سرکوب آموزش می دهد. در کشوری مثل السالوادور، اکثریت افسرانی که در قتل عام و جنایات در روستاها دخیل بودند از فارغ التحصیلان دانشکده ترور هستند. سرکوبگران کمپرادور قربانیان را مجبور کرده اند تا شاهد شکنجه دوستان و بستگانشان، از جمله کودکان باشند. آنها به زنان در حضور اعضای خانواده شان تجاوز کرده اند، اندام تناسلی شان را با اسید یا آبجوش سوزانده، موش بر روی واژن زنان و دهان زندانیان گذاشته و اندامهای مختلف بدن قربانیان را سوراخ و قطع، از جمله دستگاه تناسلی، چشم ها و زبان هایشان را مثله کرده اند. آنها آمپول هوا در سینه و رگهای زنان تزریق کرده اند، سرنیزه و باتون را در واژن، یا در مورد مردها در مقعدشان فرو کرده اند که باعث پارگی و مرگ تدریجی و دردناک شده است. [من در کتابم *شمشیر و دالر؛ امپریالیسم، انقلاب، و مسابقه تسلیحاتی*. نیویورک: سنت مارتین پرس، ۱۹۸۸ جزئیات و مدارک بیشتری ارائه داده ام].

در کشورهایی که دولتهای انقلابی ضد سرمایه داری مثل نیکاراگوئه، موزامبیک، آنگولا و افغانستان* که منابع اقتصادی را به جای عده معدود، در میان اکثریت مردم توزیع کرده بودند، دولت امنیت ملی امریکا از نیروهای مزدور ضدولتی در جنگهای فرسایشی پشتیبانی کرده است که مدارس، تعاونی های کشاورزی، درمانگاه ها، و کل روستاها را ویران می کردند.

زنان و دختران مورد تجاوز قرار می گیرند و ده ها هزار نفر معلول، به قتل رسیده، یا از طریق روانی درهم شکسته می شوند. هزاران پسر جوان ربوده شده و در خدمت نیروهای ضد انقلابی مورد حمایت امریکا قرار می گیرند. میلیونها شهروند از محل زندگیشان رانده شده، سر از اردوگاه های پناهندگی در می آورند. این جنگهای فرسایشی هزینه سنگینی بر زندگی انسان دارد و در نهایت دولت انقلابی را به امتناع از برنامه هایش وادار می کند. در کشورهای طرفدار سرمایه داری مثل السالوادور و گواتمالا، کمیته امنیت ملی امریکا همسو با دولت، برای سرکوب نیروهای آزادیبخش مردمی، کمک های ضروری ضد شورش ارائه می دهد.

منظورم از «کمیته امنیت ملی امریکا» دفتر اجرایی کاخ سفید، شورای امنیت ملی (NSC)، اداره امنیت ملی (National Security Administration)، سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، پنتاگون، دفتر تحقیقات پولیس فدرال، و دیگر نهادهایی است که به کار تعقیب، سرکوب، اقدامات پنهانی، و مداخلات زورمندانه در خارج و در داخل مشغول هستند.

جنگ طولانی علیه مردم السالوادور تنها یک نمونه دردناک از اقدامات ضد شورش بسیار متعدد به راه انداخته شده با پشتیبانی امریکا علیه مردمی است که برای عدالت اجتماعی مبارزه می کنند.

سربازان السالوادور مجهز و آموزش دیده امریکا، تمام ساکنان روستای ال نوزوته (El Mozote) را که مظنون به طرفداری از چریکها بودند، قتل عام کردند. بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۹۴ حدود ۷۰۰۰۰ السالوادوری اکثراً توسط نیروهای دولتی کشته شده بودند. حدود ۵۴۰۰۰۰ نفر مجبور به فرار از کشور شدند. ۲۵۰۰۰۰ نفر دیگر آواره یا توسط ارتش مجبور به اسکان مجدد در اردوگاه ها شدند. همه اینها در کشوری اتفاق افتاد که فقط چهار میلیون جمعیت دارد.

در گواتمالا، کشور همسایه، به علت حمایت سیا از درگیری ۳۵ ساله تعداد کسانی که تا سال ۱۹۹۴ جانشان را از دست دادند، در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می شود. به اضافه آن، ۶۰۰۰۰ نفر دیگر نیز ناپدید شده اند. حدود ۴۴۰

روستای مظنون به طرفداری از چریکها نابود و بسیاری از ساکنانش قتل عام شده اند. تقریباً یک میلیون نفر از کشور فرار کرده اند و یک میلیون دیگر بر اثر اقدامات ضدشورش مجبور به ترک خانه و به مهاجران داخلی تبدیل شده اند. کشتار ادامه دارد.

در کلمبیا، هزاران نفر توسط نیروهای دولتی در یک جنگ طولانی چریکی به قتل رسیدند. در ادامه سالهای آتش بس، بیش از هزار نفر از مخالفان سرمایه داری یا سیاستمداران اصلاح طلب و مبارز توسط گروه های شبه نظامی راستگرا، از جمله آنها، دو کاندیدای ریاست جمهوری از اتحاد میهنی و یک عضو مجلس سنای کلمبیا- رهبر حزب کمونیست، کشته شدند. آنجا هم کشتار ادامه دارد- بدون صدای اعتراضی، ارسال کمک نظامی از طرف امریکا به کلمبیا همچنان ادامه دارد.

در اندونزی، ارتش مورد حمایت امریکا در سال ۱۹۶۵، بین ۵۰۰۰۰۰ تا یک میلیون نفر را به قتل رساند، حزب کمونیست اندونزی را نابود کرد و بسیاری را که مشکوک به هواداری از آن بودند، کشت تا جایی که نیویورک تایمز (۱۲ مارچ ۱۹۶۶) آن را «یکی از وحشیانه ترین کشتار دسته جمعی در تاریخ سیاسی معاصر» خواند.

ده سال بعد، همان ارتش اندونزی به تیمور شرقی (East Timor)، حمله کرد و دولت اصلاح طلبش را سرنگون ساخت و بین ۱۰۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰۰ نفر از جمعیت حدود ۶۰۰۰۰۰ نفری اش را به قتل رسانید. تجاوز یک روز پس از پایان سفر جرالد فورد رئیس جمهور و هنری کسینجر وزیر امور خارجه امریکا به اندونزی آغاز گشت. فیلیپ لیچتی (Philip Liechty)، یکی از افسران سیا در آن موقع، اخیراً اظهار نظر کرد که به جنرال سوهارتو اندونزی «به صراحت برای ایجاد آن فاجعه چراغ سبز داده شده بود» (نیویورک تایمز، ۱۲ اگست ۱۹۹۴). لیچتی اشاره کرد که بسیاری از سلاحهای مورد استفاده ارتش اندونزی، همچنین مهمات و مواد غذایی، از طرف امریکا تحویل داده شده بود. نیروی نظامی حتی امروز عامل قدرتمندتری نسبت به دوره فتح استعماری و اشغال است. امریکا دارای قدرتمندترین ماشین نظامی بر روی زمین است. هدفش به اصطلاح حمایت از دموکراسی در برابر کمونیست بود، اما مأموریت واقعی ارتش امریکا- همانگونه که در ویتنام، کامبوج، لائوس، لبنان، جمهوری دومینیکن، گرانادا، و پاناما نشان داد، برای دفع تهاجم روسیه یا کوبا نبوده، بلکه برای جلوگیری از پیروزی مخالفان بومی ضد سرمایه داری، انقلابی یا دولتهای ملی بوده است.

نیروی نظامی امریکا همچنین، به طور غیرمستقیم، از ارتش های جهان سوم، ژاندارمری و اطلاعات و واحدهای امنیتی- از جمله جوخه های مرگ پشتیبانی می کند. هدف حفاظت آنها از دولتهای خودکامه برای ترس از حمله کمونیستی که وجود ندارد، نیست بلکه برای سرکوب و ترور و تهدید عناصر شورشی در جوامع خودشان یا در کشورهای مجاور مانند مراکش در صحرای غربی و اندونزی در تیمور شرقی است.

علاوه بر تأمین مالی ضدجاسوسی جهان سوم و نیروهای امنیتی داخلی، دولت امریکا به توسعه و ارتقاء نیروهای نظامی یک دوجین یا بیشتر دولت های دست نشانده از جمله کوریای جنوبی، ترکیه، اندونزی، ارجنتاین، و تایوان، با جت های جنگنده، هلیکوپتر توپدار، تانک ها، خودروهای زرهی جنگی، سیستمهای توپخانه، ناوها، و راکتهای هدایت شونده مشغول است.

برنامه ریزان و دست اندرکاران امپریالیسم توسل به اقدامات شدید زور را به منظور اجرای سیاستهای سلطه طلبانه اقتصادی - سیاسی خود لازم می دانند.

سرسپردگان بد، داوطلب برای انجام کار واقعاً کثیف ترور و شکنجه، مالیخولیائی یا جلاد به دنیا نیامده اند. آنها توسط مشاوران سیا با تکنیک های لازم آموزش دیده اند.

شکنجه گران در امریکای لاتین خودشان اعلام کرده اند که آنها «حرفه ئی هائی» هستند، که تکالیفشان کسب اطلاعات از براندازان- مخالفان دولتی است، بنابراین بهترست جنگ علیه آنها را پیگیری کنیم.

علاوه بر این، جوخه های مرگ مردم را دیوانه وار نمی کشند. آنها با دقت مخالفان سیاسی، رهبران کارگری، دانشجویان اعتصابی، روحانیون اصلاح طلب، و روزنامه نگاران را که بیش از حد منتقدند، هدف قرار می دهند.

البته، مأموران سیا که این برنامه های خشن را تنظیم می کنند، خودشان را افرادی کم نجابت، غیر آزاد مشغول به دفاع از منافع امریکا در خارج از کشور تلقی نمی کنند. آنها ممکن است اذعان نمایند که برخی از روش هایشان ناخوشایند است، ولی سریع به ضرورت مبارزه آتش با آتش اشاره می کنند و با تأکید می گویند که پیروزی کمونیست، نسبت به آنچه مصالح سرکوب که آنها مجبور به استفاده از آن شده اند، خطرناک تر است.

بنا بر این، جنایات خود را با مجرم خواندن قربانیانشان توجیه می کنند. رزمندگان امنیت ملی شکنجه و جوخه های مرگ را نه خودسرانه، بلکه به عنوان بخشی از روند پشتیبانی از نابودی و سرکوب به خاطر دفاع از منافع خاص اقتصادی- سیاسی تلقی می کنند.

امپریالیسم باید یک سیستم امنیتی دولتی برای حفاظت از منافع خصوصی در خارج از کشور بسازد. گاهی اوقات دولت خیلی قبل از این که سرمایه گذاران آماده به انجام آن برای خودشان باشند، ادعای نمایندگی از منافع خصوصی را دارد. تقریباً یک قرن پیش، رئیس جمهور وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) روشن ساخت زمانی که او مشاهده کرد که دولت «باید این درهای تجارت خارج از کشور را باز کند، و به طور گسترده ای آنها را باز کند، آنها را قبل از این که همه باهم از باز شدن سودمند شوند یا همه باهم برای پرسیدن سرمایه های خصوصی آنها در سرمایه گذاری منطقی نباشد، باز کنید».

دولت نه فقط باید از سرمایه گذاران شرکتهای خاص، بلکه از کل روند انباشت سرمایه خود محافظت کند. این به طور اصولی موجب سرکوب جنبشهای ملی، مردمی و انقلابی می شود که به دنبال ساخت سیستمهای اقتصادی مساوات طلبانه تر هستند.

امپریالیسم کم شدت

به اذهان عمومی داخلی حفته شده که امپریالیسم امریکا روش «جنگ کم شدت» را برای انتقامگیری، مرگ و نابودی علیه کشورها یا جنبشهای چریکی که به دنبال مشی جایگزین توسعه هستند، گسترش داده است. این رویکرد نیروهای چریکی جهان سوم را بندرت، اگر نگوییم هرگز، به رسمیت می شناسد که قادر به پیروزی نظامی بر ارتش اشغالگر یک قدرت صنعتی یا ارتش کمپرادورش بوده است. چریکها بهترین امیدی که دارند اینست که وارد یک جنگ فرسایشی بشوند، کشور امپریالیستی را از پیروزی نهائی محروم کنند، تا بعد جامعه از هزینه جنگ خسته شود و تعهد خارج از کشورش را زیر سؤال ببرد. سپس جنگ برای ادامه از نظر سیاسی برای امپریالیستها خیلی گران تمام می شود.

مقاومت آزادیبخش در الجزایر هرگز به شکست فرانسه نزدیک نشد، ولی به علت طولانی بودن خود، باعث سقوط جمهوری چهارم و اجبار دولت فرانسه به قبول استقلال شد.

جنگهای پرتگال در گینه بیسائو، آنگولا، و موزامبیک ثابت کرد که طولانی و پرهزینه بودن جنگ بود که دیکتاتوری سالازار را بی ثبات و در نهایت سرنگون کرد.

در امریکا، جنگ به ظاهر بی پایان ویتنام باعث شد که کشور با اعتصابات توده ئی، تحصن ها، شورشها، و دیگر اقدامات رادیکال، مقاومت از هم پاشیده شود. سیاستگذاران برای جلوگیری از تحریک چنین مخالفان سیاسی در خانه،

روش جنگ کم شدت را توسعه داده، حالتی که همه چیز در خدمت جنگ نباشد، درگیری های نظامی به حداقل برسد و در نتیجه، از استفاده و از دست دادن پرسنل نظامی امریکائی اجتناب گردد. جنگ کم شدت یک جنگ نیابتی (پروکسی) است، که از سربازان مزدور دولتهای جهان سوم تحت حمایت امریکا استفاده می شود. با آموزش و دادن مشاوره نظامی، قدرت برتر آتش، کنترل و کمک ارتباطاتی و کمکهای سخاوتمندانه واشنگتن، این نیروها قادرند برای مدت طولانی، در هر زمان به حمله دست بزنند با سرعت نقل و مکان کنند و همراه با جوخه های ترور و مرگ در شهرها و روستاها باقی بمانند. آنها از یک حمله همه جانبه علیه نیروهای چریکی که با احتمال زیاد به پیروزی نمی رسد و از انتقام بیهوده و وحشیگری خودداری می کنند.

جنگی که توسط دولت های ریگان و بوش علیه نیکاراگوئه به راه انداخته شد به مدت یک دهه ادامه داشت. جنگ ضد انقلاب در السالوادور بیش از پانزده سال، در فیلیپین بیش از بیست سال، در کلمبیا بیش از سی سال، و در گواتمالا، سی و پنج سال طول کشید.

هنگامی که «جنگ کم شدت» به تصویب رسید، نه قتل عام های بزرگ دیگر، نه درگیری گسترده نظامی، نه پیروزی چشمگیر، نه شکست چشمگیر، نه حمله به دینبین فو (Dienbienphu) یا تت (Tet) وجود ندارد.

برای این که به نظر می رسد که هیچ اتفاق خاصی نیفتاده، خبری از مداخله (منظور مداخله نظامی است- م) نیست، عموم به مخالفان نمی پیوندند. مانند چریکها خودشان، مداخله گران یک جنگ فرسایشی را دنبال می کنند اما، علیه مردم نه با حمایتشان. هدفشان نشان دادن اینست که آنها زمان و منابع زیادی دارند، که آنها را قادر می سازد بیشتر از نیروهای چریکی نه فقط از نظر نظامی، بلکه همچنین از نظر سیاسی دوام بیاورند، برای این که در حال حاضر فشار کمی برای خروج از طرف مردمشان در خانه وجود دارد.

در عین حال، نیروی چریکی نمی تواند بدون پشتیبانی مردمشان، که خودشان به طور روزافزونی توسط هزینه های جنگ روحیه شان ضعیف شده، وجود داشته باشد.

خستگی رو به رشد مردم السالوادور از جنگ، یکی از ملاحظات بود که باعث شد نیروهای آزادیبخش فارابوندو مارتی (FMLN) مجبور شوند به مذاکره صلح با دولت خائن السالوادور و حامیان امریکائی اش تن در دهند.

چریکهای گواتمالائی و السالوادوری هرگز به طور کامل شکست نخوردند، اما از نظر نظامی محدود شده بودند، که آنها را در وضعیتی به طور فزاینده دشوار قرار داده بود. حتی وقتی که FMLN نشان داد هنوز با تناوب کم توانائی راه اندازی حملات را دارد، نتیجه از اهمیت محدود و اغلب پرهزینه برخوردار بود.

با درگیری کم شدت، نیروهای چریکی از دست دادن بزرگترین سلاح استراتژیک شان را تجربه کردند: توانائی توقف آسیبهای بیشتر برای مدت طولانی تر از امپریالیستها، توانائی برای دوام سیاسی بر آنها. اما حالا نیروهای امپریالیستی می توانند در میدان برای مدت نامحدودی باقی بمانند. جنگ کم شدت به اندازه همان استراتژی سیاسی و نوع نظامی آن خطرناک است.

در نیکاراگوئه، موزامبیک، آنگولا، اتیوپی، افغانستان، و کشورهای دیگر، مداخله نظامی امپریالیسم شامل نه فقط یک دولت ضدشورش علیه چریکها، بلکه یک عملیات وحشیانه توسط نیروهای مزدور مورد حمایت امریکا علیه «اهداف نرم» یک جامعه انقلابی مشتاق، درمانگاه های روستائی، شهرها، مزارع تعاونی، و جمعیت آسیب پذیر بی دفاع است. مردم کشورهای مورد هدف تا زمانی که احساس کند که دیگر طاقت ندارد، با خونریزی و ضرب و شتم مواجه خواهد بود. فریاد صلح نه از مردم در کشورهای امپریالیستی، بلکه از مردم سرزمین قربانی که در نهایت مجبور به تسلیم در زیر فشار برنامه کار سیاسی و اقتصادی امپریالیستها قرار گرفته اند، بلند می شود.

جهانی شدن از طریق موافقت نامه تعرفه و تجارت (GATT)

از جمله اقدامات اخیر توسط نخبگان اقتصادی-سیاسی، توافقنامه آمریکای شمالی تجارت آزاد (North American Free Trade Agreement) یا نفتا (NAFTA) و دور موافقت نامه تعرفه و تجارت ۱۹۹۳ اروگوئه (Uruguayan Round of the Agreement on Tariffs and Trade ۱۹۹۳) یا (GATT) هستند، که نشاندهنده تلاش برای دور زدن حاکمیت دولت کشورها به نفع شرکتهای چند ملیتی است.

همانگونه که به عموم القاء گردیده، NAFTA و GATT دیوارهای تعرفه را شکسته، با افزایش تجارت، اقتصادهای ملی را در سیستم جهانی و به نفع گویا مردم تمام ملتها ادغام می کند.

این روند «جهانی شدن» به عنوان درمان خوش خیم و طبیعی و توسعه تاریخی است که به اصطلاح ما را از سطح منطقه‌ئی به سطح ملی و حالا به روابط بازار بین المللی برده است.

هدف شرکتهای چند ملیتی که توسط قدرتهای مستقل از تمام ملل سرویس داده می شوند، اینست که واقعاً چند ملیتی بشوند، تبدیل به آقا بالاسر قدرت مستقل از هر کشور خاص بشوند.

یک دهه قبل، جنرال موتور اعلام کرد که به دلیل سرمایه گذاری در سراسر جهان، یک شرکت جهانی، نه فقط صرفاً آمریکائی است. گوئی مفهوم را به خانه بیاورد. جنرال موتور به بستن کارخانه ها در ایالات ادامه داد و کارخانه های جدیدی در خارج ساخت. به همان رویه، سیریل سیویرت (Cyril Siewert)، رئیس امور مالی شرکت کلگیت پالمولیو (Colgate Palmolive)، در *نیویورک تایمز* (۲۱ مه ۱۹۸۹) عنوان کرد و گفت: «آمریکا یک تماس خودکار منابع [در شرکت] ما ندارد. دستگاه کنترل فکر که این کشور را در درجه اول قرار دهد، ندارد». سالها پیش، دایو (Dow Chemical) تأیید کرد که در فکر تبدیل شدن به یک شرکت غیرملی بوده است، شرکتی که هیچ وفاداری و بنابراین، پاسخگوی هیچ کشوری نباشد. دایو قصد داشت یک جزیره در کارائیب بخرد و در این جزیره در بسته، به خودش یک قدرت خودبه خودی بدهد.

با وجود توافقنامه GATT، احتیاجی به جزیره پادشاهی شرکتهای بزرگ نیست. قدرت شرکتهای بزرگ بیشتر از قدرت های مستقل دولتهای ملی افزایش می یابد. موافقت نامه های GATT سازمان تجارت جهانی، به عبارت دیگر، انجمن بین المللی بیش از ۱۲۰ کشور امضاء کننده، با همان وضعیت حقوقی که عضو ملل متحد اند، ایجاد می کند. سازمان تجارت جهانی دارای قدرت بازدارنده، فائق آمدن، آبی کردن قوانین زیست محیطی، اجتماعی، مصرفی و کار هر ملت یا کشور است. پانل [دسته] هائی از متخصصان غیرمنتخب درست می کند که به عنوان قضات بر سر مسائل اقتصادی و دور از دسترسی حاکمیت ملی و خارج از نظارت مردمی عمل می کند. در نتیجه، اطمینان حاصل می کند که منافع جامعه تابعی از سرمایه مالی باشد.

پانلیستها (شرکت کنندگان در پانل) که توسط هیچ کسی انتخاب و تأیید نشده اند و دارای منافع محدودی هم نیستند، می توانند در هر مسأله مالی داوری کنند. آنها در خفا ملاقات می کنند، روند کارشان را به اطلاع عموم نمی رسانند، و تحت تجدید نظر - استیناف اداری قرار ندارند. کارشان ساختن دنیائی است که فقط شرکتهای چند ملیتی تنظیم کننده و تولید کننده آن هستند.

طبق مشاهدات کیم مودی (Kim Moody) (یادداشت کار، فبروری ۱۹۹۴)، ۵۰۰ صفحه قوانین GATT نه علیه تجارت کسب و کار و سرمایه داری، بلکه علیه دولتها تنظیم شده است. دولتهای امضاء کننده باید تعرفه ها را کاهش دهند، یارانه های کشاورزی را حذف کنند، با شرکتهای خارجی همانند شرکتهای داخلی برخورد نمایند، به دعاوی

شرکتهای مخترع احترام بگذارند، و مطیع احکام بوروکراسی نخبگان دائمی سازمان جهانی کار باشند. اگر کشوری از قوانین سازمان جهانی کار تخلف و در برابر دستورات پائل مقاومت کند، GATT می تواند تحریم های تجارت بین المللی را اعمال نماید و کشور مقاوم را از بازار و مواد مورد نیاز محروم سازد. GATT کشورهای قدرتمند را به حساب کشورهای ضعیف، منافع ثروتمندان را به حساب بقیه ما تأمین می کند. تحت قوانین GATT، برخی از کشورها استدلال می کنند که نصب برچسب اجباری بر محصولات غذایی، قوانین حفاظت از موجودات دریایی، اقتصاد سوخت و انتشار استانداردها برای ماشینها، ممنوعیت (آزبست)، ممنوعیت واردات ساخته شده به دست کودکان کار، و ممنوعیت محصولاتی که خطر انقراض گونه ها و بر آفت کش های خطرناک «موانع تجاری غیر تعرفه ناعادلانه» تأسیس کرده است.

اقدام شهروندان در مقیاس محلی و ملی به چیزی شبیه به یک مانع در برابر اقدام شرکتهای بزرگ در سطح جهانی تبدیل شده است. در بیانیه جون ۱۹۹۴، رالف نادر (Ralph Nader) متذکر شد که سازمان تجارت جهانی «تا حد زیادی مشارک شهروندان در امور مربوط به تجارت را کاهش می دهد»، در حال حاضر تضعیف قوانین نظارتی امریکا دور زدن همه آن چیزی است که حاکمیت ضعیف مردمی ما را قادر به دستیابی به آن می سازد.

تحت پوشش حفاظت از «حقوق مالکیت معنوی»، GATT به شرکتهای چند ملیتی برای تحمیل صدور مجوز اجباری و حقوق مالکیت انحصاری در بخش کشاورزی بومی و اجتماعی اجازه می دهد. در این روش GATT باعث افزایش قدرت شرکتهای بزرگ برای نفوذ در جوامع خودکفای محلی و انحصار منابع شان است.

نادر درخت چریش (neem tree) را مثال می آورد که عصاره اش یک آفت کش طبیعی، داروئی، و سایر خواص با ارزش می باشد. این درخت که در هند برای قرنها کشت شده، توجه شرکتهای مختلف داروئی را جلب کرده و به ثبت اختراع انحصاری شروع کرده اند، باعث اعتراضات گسترده کشاورزان هندی شده است. شرکتهای داروئی، طبق قوانین WTO، حق ثبت اختراع، کنترل انحصار، بازاریابی محصولات درخت چریش را به دست آورده اند.

به طور کلی، GATT از قبل اموال و دارائی محلی و تعاونی های عمومی کارگری، تصاحب گسترده شرکتهای بزرگ پیشرفت می کند. بسیاری از مزارع کوچک خانوادگی در امریکای شمالی و اروپا محروم از حمایت تعرفه و روستاهای خودکفای اقتصاد کشاورزی آسیا و افریقا نابود می شوند. همچنان که کیم مودی اشاره کرد: «میلیونها دهقانان تولید کننده جهان سوم از زمینشان رانده می شوند، همانطوری که درحال حاضر در مکزیک اتفاق می افتد [تحت نفتا - NAFTA]».

به ما گفته شده که به طور رقابتی، عضو GATT باقی می مانیم. ما باید به حساب کاهش نیروی کار و مخارج تولید، تولیداتمان را در امریکای شمالی افزایش دهیم. ما باید برای خدمات اجتماعی کمتر صرف کنیم و دستمزدها را بیشتر پائین آوریم، تغییر ساختار بیشتر، مقررات زدائی و خصوصی سازی کنیم. فقط در آن صورت ممکن است با نیروهای غیرشخصی همراه شویم. در واقع، هیچ چیز غیرشخصی درباره این نیروها وجود ندارد. GATT آگاهانه توسط تجار و نخبگان دولتی در طول یک دوره چند ساله، به واسطه منافعی که به صراحت مقررات زدائی اقتصاد جهانی را دنبال کرده اند، به طور برنامه ریزی شده با تمام بررسیهای دموکراتیک بر شیوه های کسب و کار مخالفت کرده اند.

همچنان که مرکز تحت برنامه هائی مثل NAFTA و GATT، بیشتر از همیشه فراری و پاسخگو نیست، برای مردم هر استان، یا کشور، یا ملتی مشکل است بتوانند دولتشان را مجبور به تحمیل مقررات حفاظتی کند یا اشکال جدید تولید بخش دولتی- عمومی را توسعه دهد. ارائه یک نمونه: بر اساس توافقنامه تجارت آزاد بین کانادا و امریکا، تنها شرکت

بیمه اتومبیل ثبت شده در استان آنتاریو توسط شرکتهای بیمه امریکا «رقابت ناعادلانه» اعلام شد. شهروندان آنتاریو اجازه نداشتند به عنوان یک سیستم بیمه غیرسودآور قدرت مستقل خود را اعمال نمایند.

در طول دو دهه گذشته، در امریکای لاتین، آسیا، و حتی در اروپا و امریکای شمالی، نیروهای محافظه کار سخت فشار آورده اند که صنایع و خدمات غیر سودآور و خدمات دولتی (معادن، کارخانه ها، چاه های نفت، بانکها، خطوط راه آهن، شرکتهای تلفون، آب و برق، سیستمهای تلویزیون- کانالهای دولتی تلویزیون، خدمات پستی، مراقبتهای بهداشتی، و شرکتهای بیمه) را با حراج به شرکتهای خصوصی جهت کسب سود به فروش رسانده شود.

در هند، همینطور در چند کشور دیگر، رهبران ملی گرا برخی با موفقیت برای بیرون کردن شرکتهای غربی تلاش کردند، سرمایه گذاران خارجی از مبادلات سهام خود محروم شدند، بخش دولتی ساختند، و کالاهای مصرفی خانگی برای بازارهای محلی ایجاد کردند. با اتصال- لینک اقتصاد هند به اتحاد جماهیر شوروی (USSR) این تلاشها تقویت شد. اما با فروپاشی (تخریب- م) شوروی، ظهور GATT، و تأسیس دولت محافظه کار جدید در دهلی نو، هند به سوی استعمار مجدد به پیش می رود. در اوایل سالهای ۱۹۹۰، شرکتهای غربی که قبلاً حذف شده بودند، مانند کوکاکولا برگشته اند؛ سرمایه گذاران غربی افزایش یافته اند؛ کل صنایع و بازارهای مصرف یک بار دیگر به طور کامل تحت کنترل خارجی شده اند؛ و صنایع دولتی علی رغم اعتراض کارکنانش با کاهش اجتناب ناپذیر دستمزد و شغل، خصوصی شده اند.

فرآیند مشابهی در کشورهای اروپای شرقی که اقتصادشان به شدت از طرف شوروی حمایت می شد، در حال وقوع است. منطق گسترش جهانی شدن امپریالیسم، به منظور پیوند زدن سرنوشت اقتصاد جهان به رحمت و دلسوزی بانکداران و شرکتهای چند ملیتی، پیروزی امپراتوری بر جمهوری، سرمایه مالی بین المللی بر دموکراسی طراحی شده است.

پایان فصل دوم از کتاب علیه امپریالیسم.

یادداشت:

۱- به دنبال انتشار قسمت هفتم این مقاله معنون به «امپریالیسم» فصل هفتم "دلایل ارزشمند" به تاریخ ۴ اگست ۲۰۱۶ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، در آغاز فکر نمودیم، شاید همکار گرامی ما آقای "نویدی" فقط همین فصل را انتخاب و ترجمه نموده اند، اما بعد از این که ترجمه فصل هشتم آن به تاریخ ۱۹ اگست به دست ما رسید، متوجه شدیم که قضیه طوری نبوده که ما فکر می کردیم، بلکه آقای "نویدی" تمام آن کتاب را در دست ترجمه دارند.

وقتی قضیه را از خودشان استفسار نموده و خواستار قسمت های قبلی این اثر گرانها گردیدیم، ایشان لطف نموده قسمت های قبلی را نیز برای ما فرستادند، که شما قسمت اول بخش اول آن را از نظر گذشتانید.

۲- هرچند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و متصدیان آن هیچ گاهی چنین تصمیمی نداشته و آن را عار خود می دانند که به جواب عناصر جیبونی که شهامت ندارند تا مسؤولیت نوشته هایشان را به دوش بگیرند، بپردازند، باز هم چون اطلاع یافته ایم که در این اواخر یکی از افرادی که سر در آخور، سایت استخبارات المان دارد، بر مواضع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی متصدی و همکار شجاع پورتال خانم دیپلوم انجنیر "نسرین معروفی" به زعم خودش انتقاداتی وارد و آن را کهنه معرفی نموده است، ما به عوض جواب از جانب خود، مطالعه این مقاله را که نویسنده اش شهروند قبله آمل تمام انقیاد طلبان یعنی امپریالیسم جنایتگستر امریکاست، به ایشان و سایر منتقدان توصیه نموده، از ایشان می خواهیم: در صورتی که واقعاً علاقه مند به دامن زدن به یک بحث علمی باشند، از زیر چنبر سایت

استخبارات المان بیرون آمده، با هویت اصلی شان وارد بحث شوند. تا دیده شود که چه کس و یا کسانی کهنه گرا و بی خبر از تکامل جوامع بشری اند و چه کس و یا کسانی در زیر نقاب نوآوری و مدرنیسم، جیره خواران امپریالیسم می باشند.

۳- لازم به یادآوریست که نشر این مقاله، نباید بدان معنا تعبیر گردد که ما با تمام تعاریفی که نویسنده از امپریالیسم می دهد موافق هستیم، چه ما را اعتقاد بر آن است که آنچه را به نام امپریالیسم می شناسیم چیزی نیست به جز "بالا ترین مرحله سرمایه داری".

*- همان طوری که بار ها نوشته ایم، ناگزیر باز هم باید بنگاریم: به علت نارسائی های جنبش انقلابی افغانستان در معرفی باند های خلق و پرچم که هیچ ربطی به انقلاب و انقلابی بودن نداشتند، اکثریت نیروهای چپ بین المللی بدون آن که خود به تحقیق جامعی از دوران سیاه حاکمیت مزدوران روس در افغانستان بپردازند، با یک "قیاس مع الفارق" دولت دست نشاندۀ سوسیال امپریالیسم روس را نیز انقلابی معرفی می دارند.

اداره پورتال AA-AA

لینک قسمت قبلی:

<http://www.afgazad.com/Siaasy-2016/082616-T-AN-Imperialism-101-Part-2.pdf>